

# حق در برابر ۱۳۴۱ - ۱۳۵۸

در شانزدهم مهرماه ۱۳۴۱ در شرایطی که یک سال و نیم از تعطیل مجلس می گذشت و هنوز خبری از برگزاری انتخابات جدید نبود، روزنامه های تهران خبر تصویب لایحه انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی را که دو روز پیش از آن در هیئت دولت به تصویب رسیده بود اعلام کردند. انتشار این لایحه آغاز رودرویی دو ماهه ای بود که روحانیون طراز اول کشور و سپس انجمن های بازرگانان و اصناف تهران را در مقابل دولت قرار داد. مقابله ای که به عقب نشینی پی در پی دولت و عاقبت لغو لایحه مزبور توسط «جلسه هیئت وزیران به تاریخ ۸ آذر ۱۳۴۱» انجامید. از عکس العمل شدید آیات عظام و متن تلگراف هایی که به شخص شاه و سپس اسدالله اعلم نخست وزیر وقت نوشتند، این امر به روشنی قابل رؤیت است که تمامی روحانیون طراز اول کشور، این لایحه را بی اعتنایی به قرآن و اسلام و بازگشاینده نفوذ افراد و اندیشه های غیر اسلامی در کشور دانسته اند. از جمله مسائلی که به نفوذ اندیشه های غیر اسلامی و چه بسا ضد اسلامی تعبیر شد، حق رأیی بود که در لایحه مزبور برای زنان در نظر گرفته شده بود. حقی که کمتر از بیست سال پس از این واقعه و در اولین رأی گیری عمومی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نه فقط دیگر غیر اسلامی دانسته نمی شد، بلکه جزو حقوق مسلمی بود که زنان می بایست از آن در حکومتی اسلامی برخوردار باشند. درک عمق این تغییر، راهگشای درک یکی از مهم ترین کارکردهای جامعه شناختی انقلاب اسلامی است. در این کارکرد، انقلاب واسطه دسترسی توده های مردم به خواست های دست نیافته ای است که حکومت پیشین، یعنی حکومت سلطنتی وعده

اش را به آنان داده بود. در این کارکرد، انقلاب نه همچون طریقی برای بازگشت به روابط اجتماعی و سیاسی سنتی، بلکه همچون میانجی دستیابی به جامعه‌ای مدرن رخ می‌نماید.

## لایحهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی و سرانجام آن

انجمن‌های ایالتی و ولایتی موضوع اصل نود و دوم قانون اساسی بودند و بر طبق این اصل ناظر بر

«تمامی اصلاحات راجعه به منافع عامه با رعایت قوانین مقرر» شناخته می‌شدند. مادهٔ

۷ نظامنامهٔ انجمن، مصوب دورهٔ اول مجلس شورای ملی، چهار گروه را فاقد حق

انتخاب کردن اعضای این انجمن شناخته بود: «اولاً اشخاصی که بواسطهٔ جنحه یا

جنایتی مجازات قانونی دیده‌اند. ثانیاً اشخاص معروف به فساد عقیده. ثالثاً اشخاص

ورشکسته به تقصیر و تقلب. رابعاً طایفهٔ نسوان». مادهٔ ۹ همین نظامنامه، شرایط

انتخاب شدن را همان شرایط انتخاب کردن دانسته بود. علاوه بر اینها، می‌توان حدس

زد که انتخاب کنندگان و انتخاب شونده‌گان در این انجمن‌ها می‌بایست از همان

شرایطی برخوردار باشند که داوطلب‌های نمایندگی سایر نهادهایی که اعضایشان توسط

مردم انتخاب می‌شدند، مثلاً مجلس شورای ملی. قانون انتخابات مجلس «کسانی را

که خروجشان از دین حنیف اسلام در نزدیکی از حکام شرع جامع‌الشرایط به ثبوت

رسیده باشد» از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن محروم می‌داند و نیز تأکید می‌کند که

انتخاب شونده‌گان باید متدین به دین اسلام یا یکی از ادیان مسیحی، زردشتی و کلیمی

باشند. در قانون انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی، از مراسم تحلیف صحبتی به

میان نیامده بود؛ اما باز در مقایسه با مراسم تحلیف در مجلس شورا می‌شد حدس زد

که قسم به قرآن مجید برای نمایندگان مسلمان الزامی بوده است و پیروان مسیحی و

زردشتی و کلیمی نیز هر یک به کتاب‌های مقدس خویش قسم یاد می‌کرده‌اند.

لایحهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی که در ۱۴ مهرماه ۱۳۴۱ به تصویب هیئت

دولت رسید، دو تفاوت با قانون قبلی داشت. اول اینکه جای «طبقهٔ نسوان» را در

گروه‌های فاقد حق رأی، «بی‌سوادان» گرفتند و بدین ترتیب زنان از حق انتخاب کردن و

انتخاب شدن برخوردار شدند. دوم اینکه مراسم تحلیفی برای نمایندگان در نظر گرفته

شد که در آن نمایندگان می‌بایست به «کتاب آسمانی» سوگند می‌خوردند. اضافه شدن

مراسم تحلیف به قانون انتخابات انجمن‌ها دو ایراد عمده داشت: اول اینکه از قرآن مجید نام نبرده بود و

به عنوان «کتاب آسمانی» اکتفا کرده بود. دوم اینکه یادآور این مسئله شد که قید مسلمان بودن در قانون

انتخابات این انجمن‌ها، ذکر نشده است. ایراد اول به حساب بی‌اعتنایی دولت به قرآن مجید گذاشته شد

و ایراد دوم به ارائهٔ مجوز به پیروان ادیان دیگری جز اسلام، مسیحیت، زردشتی و کلیمی به شرکت در

از جمله  
مسائلی که در  
لایحهٔ  
انتخابات  
انجمن‌های  
ایالتی و  
ولایتی به نفوذ  
اندیشه‌های  
غیراسلامی و  
چه بسا  
ضداسلامی  
تعبیر شد، حق  
رأیی بود که  
در لایحهٔ  
مزبور برای  
زنان در نظر  
گرفته  
شده بود.

سیاست، تعبیر گردید. پس از چند هفته جنگ و گریز دولت از در توضیح درآمد و یادآور شد که «اولاً نظریه دولت در مسئله شرط اسلامیت برای انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان انجمن های ایالتی و ولایتی همان نظریه علمای اسلام است»<sup>۲</sup>. در موضوع سوگند نیز «منظور از کتاب آسمانی... کلام الله مجید است و هرگونه ابهامی در این زمینه اصلاح خواهد شد»<sup>۳</sup>. در زمینه حق رأی زنان، دولت یادآور شد که «مقررات مزبور متشابه مقررات مربوط به انتخاب انجمن های شهر است که هفت سال قبل از این از تصویب مجلسین گذشت و نسبت بدان اعتراضی به عمل نیامد»<sup>۴</sup>. اسدالله علم در ضمن یادآور شد که دولت مقررات مربوط به انتخابات را از موضوع های عرفی می داند و به این جهت دست به این اقدام زده است و به هر صورت از مراجع محترم خواست چنانکه شرکت بانوان را در انتخابات شرعاً حرام می دانند، نظر خود را به مجلس تسلیم کنند و منتظر تصمیم مجلسین بمانند. در پاسخی که مراجع پس از پنج روز به نخست وزیر دادند توضیحات وی را در هیچ زمینه ای کافی ندانستند و لغو مصوبه را درخواست کردند. دولت باز هم قدمی به عقب گذاشت و در نامه ای به تاریخ ۲۹ آبان «به استحضار رساند که بدون تجدید نظر، تصویبنامه مورخ ۱۴ مهر ۴۱ موضوع انجمن های ایالتی و ولایتی قابل اجرا نخواهد بود»<sup>۵</sup>. مراجع قم این تلگراف را نشان طفره رفتن دولت دانستند و جواب نخست وزیر را به معنای مسکوت گذاشتن طرحی دانستند که دولت می توانست در زمان مناسب تری بار دیگر مطرح سازد. از این رو و در آخرین دور این زورآزمایی عموم مردم را به شرکت در مجلس دعایی که در مسجد مرحوم حاج سید عزیزالله قبل از ظهر پنجشنبه تشکیل می شد دعوت کردند. دعوت به شرکت در مراسم پنجشنبه به طریقی مختلف در شهر پخش شد و سخنرانان در مساجد مردم را به حضور در این مراسم فراخواندند. دولت با دستپاچگی بالاخره در نیمه شب چهارشنبه ۷ آذر دو تلگراف به این مضمون به آیت الله بهبهانی (ره) و آیت الله خوانساری (ره) ارسال نمود: «همانطور که طی تلگراف... مورخ ۴۱/۹/۵ اطلاع داده شد، موضوع در جلسه هیئت دولت مطرح و تصویب شد که تصویبنامه مورخ ۴۱/۷/۱۴ قابل اجرا خواهد بود»<sup>۶</sup>. در ضمن دولت از آقایانی که مردم را به مجلس دعای پنجشنبه دعوت کرده بودند تقاضا کرد اعلامیه ای را که خود دولت مبنی بر تعطیل مراسم مسجد سید عزیزالله تهیه کرده بود امضا کنند. تلگراف بعد از نیمه شب به قم رسید و کار جمع آوری امضا تا دو صبح طول کشید. ساعت پنج صبح روز پنجشنبه یعنی چهار ساعت پیش از برگزاری مراسم، اعلامیه ای به دیوار بازار و خیابان های مجاور الصاق شد. در این اعلامیه آمده بود که «نظر به اینکه... موضوع تصویبنامه انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی طبق تصویب دولت اجرا خواهد شد، بنابراین با تشکرات از مساعی جمیله عموم مسلمانان، اجتماع روز پنجشنبه اول رجب... مورد ندارد»<sup>۷</sup>. به این صورت ماجرای انجمن های ایالتی و ولایتی پایان یافت.

## حق رأی زنان

از میان تلگراف ها، نامه ها و اعلامیه های مختلفی که در جریان این واقعه نوشته شد، یکی هم

اعلامیه ای از نهضت آزادی ایران بود. نهضت آزادی در این اعلامیه پس از ابراز خوشنودی از اینکه «پس از گذشت ۵۶ سال که روحانیون علمدار انقلاب مشروطیت و رهبر ملت و واضع قانون شدند... بازگشتی دسته جمعی»<sup>۸</sup> به صحنه سیاسی کرده اند، «برای رفع سوء تفاهم از جوانان و بانوان ایران»<sup>۹</sup> تأکید می کرد که «آنچه علمای اعلام و اکثریت ملت مسلمان میخواستند... جلوگیری از آزادی و دفاع حقوق ملت اعم از زن و مرد نیست... بدیهی است که علمای اعلام نخواستند زنها را مادون و بنده مردها بشناسند... ولی روحانیون با شرایط موجود و علم به اینکه دولت به هیچ دسته ای از ملت خدمت نکرده که حالا بخواهد به خانم ها خدمت کند اصرارشان بیشتر از جهت اغراضی است که در چنین نقشه ها نهفته است... والا اگر اطمینان به حسن نیت متصدیان... باشد چه کسی خواهد آن مسلمان را از حق بیان و حق دفاع... منع می کند»<sup>۱۰</sup>.

درست است که در اعلامیه هایی که علمای اعلام برای شاه و دولت فرستادند به این مسئله هم اشاره شده است که در کشوری که مردان عملاً حق رأی ندارند، اعطای این حق به زنان شوخی تلخی بیش نیست، اما در اکثر قریب به اتفاق تلگراف ها، ممنوعیت اعطای حق رأی به زنان به طور مستقل و بدون ارتباط با استبداد حاکم بر کشور اکیداً یادآوری شده است. این مسئله از همان اولین تلگرافی که برای شخص شاه فرستاده شده بود، آشکارا بازگو شد. آیت الله شریعتمداری (ره) در تلگرافی به شاه می نویسد: «به طوری که روزنامه ها منتشر کرده اند، دولت در ضمن تصویبنامه لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی شرط اسلام و شرط ذکوریت را در رأی دهنده و انتخاب شونده القاء نموده، نظر به اینکه این تصمیم دولت مخالف با موازین شرعی است و بالتبع مخالف با قانون اساسی است، و صلاح ملک و ملت نیست لذا خواهشمندیم که دستور اکید فرمائید دولت هر دو مورد مذکور را اصلاح نماید»<sup>۱۱</sup>. آیت الله گلپایگانی (ره) در تلگراف خویش به شاه می نویسد «تصویبنامه انجمن های ایالتی و ولایتی که در مورد آن مصالح مملکت و انطباق با قوانین محکمه شرع مقدس... رعایت نشده مخصوصاً در مورد شرط اسلام و مرد بودن انتخاب شونده و انتخاب کننده باعث نگرانی و سوء انعکاس است»<sup>۱۲</sup>. مخالفت با اعطای حق رأی به زنان در اعلامیه اصناف تهران، روحانیون شمیران، بازرگانان و اصناف تهران و... اعلامیه ها و اطلاعاتی های بسیاری دیگر از تشکل های صنفی و روحانی مشهود است. نشریه مکتب اسلام، سرمقاله بلندی را به این موضوع اختصاص داد و نوشت که «شرکت زنان در امور اجتماعی و سیاسی، یک نمونه از تقلید کورکورانه»<sup>۱۳</sup> از غرب است و حال آنکه در همین غرب «آمار نشان داده است که اغلب زنانی که در خارج از خانه به کارهایی مشغول می باشند با شوهران خود اختلاف سلیقه و عقیده دارند... و احساس خستگی، ناراحتی و اضطراب می نمایند»<sup>۱۴</sup> و سخت نگران است که «شرکت زنان در انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی گذشته از اینکه خود محذورات زیادی دارد، مقدمه شرکت در انتخابات مجلسین شوری و سنا و آن هم مقدمه برای مساوات کامل میان زن و مرد در امر طلاق و قضاوت و ارث و... می باشد و مخالفت این امور با موازین دینی محتاج به بحث و گفتگو نیست»<sup>۱۵</sup>.

تمامی اسناد و مدارك مربوط به این واقعه حاکی از این امر است که اکثر روحانیون ایران در سال ۱۳۴۱ حق رأی زنان را خلاف شئون اسلامی می دانستند و خلاف شرع. دلیل آن نیز بارها در سخنرانی ها و تلگراف ها بازگو شد و آن اینکه دخالت بانوان در انتخابات از جهات عدیده مستلزم مفاسد است. کمتر از بیست سال بعد از گذشت این واقعه، اغلب کسانی که تاریخ نهضت روحانیون ایران پس از مشروطه را نوشتند، دلیل مخالفت علما با اعطای حق رأی به زنان را مخالفت با دستگاهی دانستند که حق رأی را از مردان سلب کرده بود، یعنی همان توضیحی را بر این پدیده مترتب دانستند که نهضت آزادی دانسته بود. شکی نیست که در بسیاری از اعلامیه هایی که در این دوران صادر گشت و سخنرانی

هایی که در این دوران ایراد شد، تعطیل مجلس و حقی که دولت علیرغم قانون اساسی برای خود در تصویب قانون قایل شده بود و اعمال خشن دولت در سرکوب هرگونه حرکت اعتراضی و آزادیخواهانه سخت تقبیح شده بود. یقیناً آنچه دولت و دربار را به فکر تغییر قانون انتخابات انداخته بود، میل به تعمیم آزادی های مدنی نبود. هدف، به بازی گرفتن اقشار اجتماعی ای که تا پیش از این در سیاست به حساب نمی آمدند بود برای بیرون راندن عناصر و تشکیلات سیاسی و اجتماعی پیشین از این حوزه. اما در کنار افشای این سیاست، اسناد این واقعه حاکی از مخالفت با اصل این قضیه، یعنی با اعطای حق رأی به زنان نیز هست و چه بسا مواردی که در آنها این وجه قضیه در اولویت قرار می گیرد. تنها نیروی سیاسی مذهبی ای که سعی کرد در مقابل طرح این لایحه، یعنی در مقابل مانور دربار، فقط به افشای جنبه سیاسی آن بپردازد، نهضت آزادی ایران بود، نهضتی که باید آن را مبدع اسلام سیاسی جدید نامید. جدید به این معنا که رجوع به احکام دینی و شریعت را در حوزه سیاست نه برای بازسازی جامعه ای سنتی بلکه مناسب ترین اهرم برای تأسیس جامعه مدرن می دید. «هرگاه مجتهد متجدد متحرکی دست بالا بزند و جلو بیفتد، مؤمنین کثیری با اعتماد و میل و رغبت بدنبال آنها می آیند و صدها برابر آنچه به دولتها می دهند پول و کار و فکر و عشق در این راه صرف خواهند کرد. آنوقت بیمارستانها، دارالایتامها، دبیرستانها، دانشگاهها، پلها،

مهمانخانه ها، کارخانه ها، قنات، آبادیها و هزاران مؤسسات ... بوجود میاورند که ... از اهم ضروریات امروزه مسلمین و ایران است. اگر پیشوایان دینی ما چنین نقشه هایی و کارهایی را از روزگار پیشین در پیش گرفته بودند از دیر زمانی حکومت اسلامی واقعی که هم ملی و دموکراتیک است و هم خدایی، نصیبمان شده بود»<sup>۱۶</sup>. روشن بود که برآوردن چنین نیازی با مخالفت با حقوق زنان سازگار نبود، اما نمی توانست به سلسله مراتب دینی نیز بی اعتنا باشد. اصرار نهضت آزادی در تخفیف مواضع روحانیون به مخالفتی سیاسی به این دلیل است که این نهضت واقف بود که پیش از اینکه مسئله حق رأی زنان به واسطه انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی پیش کشیده شود، «آشفته گی و اختلاف نظری در

قریب

بیست سال

بعد،

برخورداری

زنان از حق

رأی جزو

حقوق مسلمی

بود که زنان

می بایست از

آن در حکومت

اسلامی

برخوردار

باشند.

موضوع حق انتخاب زنها در بین مردم وجود<sup>۱۷</sup> دارد، آشفته‌گی ای که «طبقات متقدم و متجدد و دو جنس را از یکدیگر دور نموده است»<sup>۱۸</sup> : در فاصله بین لغو مصوبه دولت درباره انجمن های ایالتی و ولایتی و برقراری رفراندوم برای تثبیت «انقلاب سفید»، دوبار زنان دست به اعتراض زدند: یکبار در ۱۷ دی و «در مقابل نخست وزیری دست به اعتصاب نشستند و به لغو تصویبنامه انجمن های ایالتی و ولایتی اعتراض کردند»<sup>۱۹</sup> و بار دیگر در سوم بهمن «بانوان آموزگار و دبیر و کارمند به عنوان اعتراض به عدم شرکت زنان در رفراندوم دست از کار کشیدند و اعلامیه و تراکت هایی با شعارهای زنان ایران پیا خیزید و ما را در ردیف ورشکستگان و بیگانگان قرار ندهید، پخش کردند»<sup>۲۰</sup>.

در واقع نیز حق رأی زنان در جامعه ای که عناصر و جزایر مدرن در آن شکل می گرفت، آرام آرام

در زمره مسائلی قرار می یافت که اگر نه پاسخی عاجل که حداقل روشن، می طلبید.

افزایش تولید صنعتی و افزایش شهرنشینی و سواد، دسترسی زنان به آموزش عالی و بالطبع مشاغل کارمندی در دولت، ... نشان از سیر ناگزیری در روابط اجتماعی داشت. روشن بود که این سیر نمی تواند پاسخ سیاسی اش را در اعطای حق رأی به زنان از جانب دربار و دولت بیابد یعنی از جانب دو نهادی که خود همچون عامل تضییع این حقوق از جامعه فعال بودند. در عین حال و به همان میزان نیز آشکار بود که نمی شد این سیر را با عکس العمل به حرکت دربار و در نتیجه مخالفت با حق رأی زنان، نادیده گرفت. زیرا اعطای حق رأی هر عیبی که داشت از یک حسن برخوردار بود و آن اینکه شرایط حقوقی را برای مشارکت نیمی از جامعه در سیاست فراهم می آورد. نهضت آزادی با فراخواندن دربار به رعایت قانون اساسی و آزادی های مدنی و تأکید بر اینکه عکس العمل علما را نباید به معنی مخالفت با حقوق بانوان دانست، مدعی در اختیار داشتن رتوس برنامه ای بود که می خواست با این هر دو کاستی مقابله کند. نهضت آزادی می خواست روحانیون همچون نیروی مقابله با استبداد سلطنتی ایفای نقش نمایند و در عین حال مخالف با حق رأی زنان نباشند.

با عقب نشینی دربار و اعلام ختم ماجرا توسط آیات عظام، برنامه نهضت آزادی

معلق ماند: دولت مستبد در مقابل فشار مردم برای لحظه ای از خودرایی دست کشیده بود، اما تکلیف «ضروریات امروزه مسلمین» یعنی حق رأی زنان در جامعه آنچنان که باید روشن نشده بود. آنچه روشن شد این مسئله بود که برای بسیاری از آیات عظام، عزت اسلام در نقش و کارکرد سنتی آن خلاصه می شود و نه در کارکرد آن همچون مؤسس حکومت ملی و دموکراتیک یا بسیج سرمایه های مردمی برای ساختن پُل و جاده و کارخانه، یعنی کارکردی که نهضت آزادی انتظار آن را داشت. به همین سبب نیز وقتی دولت مصوبه را لغو کرد، بسیاری از مراجع از «عموم مسلمانان غیور و بیدار از تمام طبقات مرکز و شهرستان ها و قراء و قصبات که در این موقع خطیر پشتیبانی کامل و بی نظیر خود را برای حفظ حریم

در این کارکرد،  
انقلاب نه  
همچون طریقی  
برای بازگشت  
به روابط  
اجتماعی و  
سیاسی سنتی،  
بلکه همچون  
میانجی  
دستیابی به  
روابط مدرن  
رُخ می نماید.

مقدس اسلام ابراز داشته<sup>۲۱</sup> تشکر کردند و آرامش بار دیگر برقرار شد. نه تعویق انتخابات مجلس را کسی پیگیری کرد و نه این مسئله را که دولت و شاه رأساً لایحه و قانون به تصویب می‌رسانند.

اما عقب نشینی دولت، عقب نشینی دربار نبود و کمتر از شش ماه پس از خاتمه ماجرا با طرح مسئله فرزاندمی که قرار بود موارد ششگانه «انقلاب سفید» را تحکیم کند بار دیگر آغاز شد تا اینبار نه هیئت دولت و نخست وزیر، بلکه شاه و دربار را مقابل روحانیت قرار دهد. دربار که از سال ۳۲ به ترتیب حزب توده، جبهه ملی و بالاخره گروه‌های غیر متشکل دیگری همچون امینی را از صحنه سیاسی بیرون رانده بود، اینبار خیال قدرت تام و انحصاری بر این صحنه را در سر می‌پروراند. کاری که در وهله نخست به دولت محول شد، اما دولت، حتی دولتی که بدون «مزاحمت» مجلس و مستقیماً با توشیحات ملوکانه لایحه صادر کند نیز از عهده این کار بر نیامد. کاری را که دولت به توسط لایحه و مصوبه نتوانست به پایان ببرد، شش ماه بعد با دخالت مستقیم شاه انجام گرفت. دیگر روشن شده بود که دربار خود رأساً قصد دارد بدون مشارکت سایر نیروهای سیاسی و قطب‌های قدرت اجتماعی ضروریات جامعه را هم تعیین کند و هم اجرا. و در این راه از ریختن خون نیز باک ندارد چه رسد به حفظ حرمت جامعه. استبداد سلطنتی راهی بود که بالاخره پس از گذشت بیست و دو سال از شهریور ۱۳۲۰ به عنوان یگانه برنامه پاسخگویی به نیازهای جامعه، بر تمامی عناصر سیاسی و اجتماعی آن تحمیل شد. در عین حال و از نقطه نظر جامعه شناسی سیاسی ایران، بی‌پروایی این برنامه و شکل استبدادی آن نباید به عنوان تنها معیار تأثیر آن بر جامعه در نظر گرفته شود. اصلاحاتی که به میانجی آنها، دربار شرایط فرادستی مطلق و یکه تازی خویش را در حوزه سیاست فراهم آورده بود، در عین حال تغییر انقلابی زمینه اجتماعی و بالطبع فروپاشی زمینه پیشین نیز بود. سردرگمی اکثر نیروهای سیاسی جامعه که در مقاطع پیشین مبارزه و بر آن زمینه اجتماعی کهن پدید آمده بودند، نیز ناشی از همین امر است: برنامه اصلاحات ارضی نیروهایی چون نهضت آزادی و جبهه ملی را در مقابل انتخابی دشوار قرار داد. انتخاب بین حمایت از قانونی که تغییری جدی در نظام کهنه ارباب و رعیتی به حساب می‌آمد و عدم تمایل به تأیید این قانون که تأیید حکومت کودتای ۲۸ مرداد معنای داد. حق رأی زنان نیز حتی اگر همچون مسئله اصلاحات ارضی موضوع بحث قرار نگرفت، از همین دست مسائل بود و این نیروها را با همان نوع مشکل روبرو کرده بود. در واقع شکل استبدادی تغییر زمینه اجتماعی، موجب دو عکس‌العمل در بین نیروهای اجتماعی شد. یکی عکس‌العمل در برابر فروپاشی روابط اقتصادی و اجتماعی کهن و دیگری اعتراض به شکل استبدادی دولت. عکس‌العمل یکسان نیروهای سیاسی و اجتماعی در مخالفت با استبداد، نباید و نمی‌تواند به معنای داشتن نظریات یکسان پیرامون فروپاشی روابط اقتصادی و اجتماعی گذشته، باشد. در واقع استبداد مانع از آن بود که این تفاوت‌های اساسی آشکار گردد و نیروهای سیاسی مذهبی و ملی نیز حاضر نشدند در شرایط استبداد، تفاوت دیدگاه‌های خود را با دید اکثر روحانیون آشکار سازند. بالعکس و همانطور که در مورد نهضت آزادی

دیدیم، سعی کردند در مقابل دشمن مشترک، یعنی دربار بر تفاوت هایشان سرپوش بگذارند. مشکلی که نیروهای سیاسی جامعه در تبیین دیدگاه‌های متفاوت خویش با آن زویر و شدند، حاکمیت استبداد را تسهیل نمود. با تصویب لوایح در هیئت دولت و وضع قانون به میانجی‌راندن، دربار و دولت، قوه مقننه را ساقط و روحانیت را از حق خود در نظارت بر اسلامی بودن قوانین محروم کرده بود. با جلوگیری از فعالیت احزاب نیز حقوق سیاسی افراد زیر پا گذاشته شده بود. بدین ترتیب از میان برداشته شدن تمامی عناصر و تشکل‌های سیاسی، دربار را حاکم بر افرادی کرد که گویی در بی شکلی و بی هویتی شان با یکدیگر برابر بودند، روستایی و شهری، روحانی و غیر روحانی و زن و مرد به یکسان در این معادله جدید به حساب می‌آمدند. این برابری از چشم کسانی که دیده بودند چگونه دولت مانع آنان در استفاده از حقوقشان است، جز برابری در تضییق نبود. اما برای گروه‌هایی که به تازگی از این حق برخوردار می‌شدند و از آن جمله زنان، این حقوق هر چند صوری و بی محتوا، هر چند غیر قابل استفاده و یا موضوع سوء استفاده، معنا و مفهوم داشت. حداقل معنای آن این بود که در متون قانونی، آنان دیگر هم‌ردیف و رشکستگان و مرتکبین جنحه و جنایت و مشهور به فساد اخلاق و بیگانگان نبودند. درست است که شکل استبدادی تصویب این قوانین، حاکی از این امر بود که شاه نه فقط زنان که کل جامعه را ورشکسته و بیگانه می‌پندارد، اما تناقض بین شکل و محتوا می‌بایست برای کسانی که به تازگی از این حق برخوردار شده بودند، به تجربه، یعنی در عمل آشکار گردد.

تناقضی که راه حل خویش را در جریانی یافت که به انقلاب اسلامی انجامید. با شروع ناراضی‌ها، به همان اندازه شاهد حضور مردان در تظاهرات هستیم که حضور زنان چشمگیر است. زنان و مردانی که حکومت سلطنتی برای پشتیبانی از حکومتش به فضای سیاسی فراخوانده بود، به خیابان آمده بودند تا با رفتن او شاهد احقاق حقوق خویش باشند. راهپیمایی‌ها، تظاهرات و انواع و اقسام مشارکت در فضای عمومی ای

که روند انقلاب در اختیار آنان قرار داده بود؛ خود بهترین گواه این مطلب بود که آنچه تدارکش را می‌دیدند، اینبار دیگر مشارکت سیاسی آنان را تضمین خواهد کرد. در طول سالی که به پیروزی انقلاب انجامید، فضای شهر بمنزله فضای تبلور روابط مدرن سیاسی، آنان را در خود پذیرفته بود. به این معنا حتی که شانزده سال پیش از این حکومت سلطنتی وعده اش را داده بود، با رفتنش تحقق یافت. سال بعد و به هنگام برگزاری رفراندومی که جمهوری اسلامی را از نظر حقوقی تثبیت کرد، به کسانی که هنوز متوجه تغییری که پیش آمده بود نشده بودند یادآوری شد که «همانطوری که حقوق مردان در اسلام مطرح است به حقوق زنان در اسلام بیشتر عنایت شده است. . . . زنها حق رأی دارند و این حتی است که از حقوق زنان در غرب بالاتر است. زنان، زنان ما حق رأی دادن و حق انتخاب شدن دارند»<sup>۲۲</sup>.

در طی سالی  
که به  
پیروزی  
انقلاب  
انجامید،  
فضای شهر  
بمنزله فضای  
تبلور روابط  
مدرن سیاسی  
زنان را در  
خود پذیرفت.



بدین ترتیب سنت در نقش دوگانه‌ای در انقلاب ظاهر شد. از سویی بازگوی نارضایی عمومی از فروپاشی نظامی که با استقرار روابط جدید در دوران پهلوی مضمحل گشته بود و از سوی دیگر راهی برای عملی کردن وعده‌های روابط جدیدی که استبداد سلطنتی نتوانسته بود به آنها وفا کند. در هیچ حوزه‌ای این نقش دوگانه، این همزیستی سنت و تجدد همچون در حوزه مسائل مربوط به زنان آشکار نیست. امروز نیز کم نیستند کسانی که با تأکید بر ضدیت انقلاب با برقراری روابط اجتماعی جدیدی که حضور اجتماعی زنان در فضای عمومی را می‌طلبد، حضور آنان در امور اجتماعی را مستلزم مفساسدی می‌دانند و بر بازگشت زنان به فضای خصوصی خانه تأکید می‌کنند و دیگرانی که با توجه به حضور فعال زنان در جامعه و تأثیر بی‌چون و چرای آنان در پیروزی انقلاب بر حضور هر چه فعال‌تر زنان در عرصه اجتماعی پافشاری می‌کنند.

کتابخانه

## یادداشت‌ها

- ۱- باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، جلد دوم، نشر گفتار، ۱۳۷۲، ص. ۱۴۷.
- ۲- تلگراف نخست وزیر اعلم به مراجع حوزه علمیه قم، مورخ ۴۱/۸/۲۲، به نقل از علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، جلد سوم، بنیاد فرهنگی امام رضا (ع)، تهران، ص. ۱۰۶.
- ۳- همانجا. ۴- همانجا. ۵- همان، ص. ۱۲۰. ۶- همان، ص. ۱۵۳. ۷- همان، ص. ۱۵۴.
- ۸- «در زمینه اعلامیه‌های اخیر علمای اعلام و مراجع عظام دامت برکاتهم»، اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۱، جریان تأسیس و بیانیه‌ها، ۱۳۴۰-۱۳۴۴، ص. ۱۷۴. ۹- همان، ص. ۱۷۶.
- ۱۰- همان ص. ۱۷۸. عجیب آنکه نهضت آزادی خود از اینکه حتی نامی از حق رأی زنان ببرد، پرهیز می‌کند.
- ۱۱- نهضت روحانیون، ج. ۳، ص. ۳۴.
- ۱۲- همانجا. ۱۳- همانجا، ص. ۶۲. علی دوانی همچنین از روزنامه‌های «ندای حق» و «آرام» نام می‌برد.
- ۱۴- همانجا، ص. ۶۳. ۱۵- همانجا، ص. ۶۷.
- ۱۶- مهدی بازرگان، «انتظارات مردم از مراجع» در بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، نوشته جمعی از دانشمندان، شرکت سهامی انتشار، دی ۱۳۴۱، صص. ۱۲۵-۱۲۶.
- ۱۷- «دولت از هیاهوی انتخابات انجمن‌های ایالتی چه خیالی دارد؟»، اسناد نهضت آزادی، جلد یک، ص. ۱۷۲.
- ۱۸- همانجا. ۱۹- روزشمار...، جلد ۲، ص. ۱۴۷. ۲۰- همان، ص. ۱۴۹-۱۵۰.
- ۲۱- از متن تشکر حضرت آیت الله گلپایگانی (ره)، نهضت روحانیون...، جلد ۳، ص. ۱۶۱.
- ۲۲- نطق امام خمینی (ره) به مناسبت همه‌پرسی پیرامون جمهوری اسلامی ایران، اطلاعات، ۱۱ فروردین ۵۸.